

## خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی

### به روایت مایکل دامت<sup>(۱)</sup>

حسین کلباسی\*

عبدالله نیک‌سیرت\*\*

#### چکیده

دیدگاه رایج درباره فلسفه تحلیلی این است که فلسفه مزبور منشأی انگلیسی - آمریکایی دارد و واسل و مور نیز از بانیان آن هستند؛ ولی مایکل دامت معتقد است: خاستگاه واقعی فلسفه تحلیلی آلمان، و فرگه نیز مؤسس و پیش‌گام آن است؛ زیرا تحلیل فلسفی چیزی جز تحلیل اندیشه‌ها از رهگذر زبان نیست و این همان رسالتی است که نخستین بار فرگه آن را مطرح کرده بود.

دامت معتقد است که فرگه با طرح نظریه «چرخش زبانی»، در آثار ماندگار خویش، به نام‌های «مقدمه مبانی حساب» و «مفهوم‌نگاری» موجب شد تا پرسش‌شناسایی در فلسفه کلاسیک، یعنی نسبت میان تفکر و اشیا، به مسئله رابطه زبان و دلالت و معنا تبدیل شود. مبنای این نظریه، اصل «اصالت متن» است که بر اساس آن، فقط در متن جمله است که واژه معنا می‌یابد؛ یعنی اندیشه‌ها از طریق جملات انعکاس می‌یابند و سخن گفتن از ساختار اندیشه، سخن گفتن از پیوند معنایی اجزای جمله است. البته، در اصل این اندیشه‌ها هستند که صادق یا کاذبند و جمله صرفاً معنای لاتری، متملق صدق و کذب قرار می‌گیرد. این نوع رویکرد به مسئله شناسایی، که از سوی فرگه ارائه شده، همان چیزی است که موجب ظهور فلسفه تحلیلی شده است. سایر اندیشمندانی که عموماً به زبان آلمانی می‌نوشتند مثل یلتسائی، مایترنگ و به ویژه هومرل نیز با طرح نظریه «حیث‌النتیاتی»، در نظریه چرخش زبانی و در تهیه فلسفه تحلیلی نقش بسزایی داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: معنا، مصداق، صدق، اندیشه، چرخش زبانی، اصالت.

\* دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی. تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۸۷/۸/۱۰

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز.

## تعریف و خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی

فلسفه تحلیلی از جمله نحله‌های فلسفی است که در کشورهای انگلیسی‌زبان یا انگلوساکسون (Angelo-Saxon)، مثل بریتانیا، آمریکا، کانادا و استرالیا غلبه و نفوذ چشم‌گیری دارد، بر خلاف فلسفه‌های «اصالت معنا» (ایدئالیسم) و «وجودگرا» (اگزستانسیالیسم)، که بیشتر در حوزه اروپای قاره‌ای<sup>(۲)</sup> و به ویژه در کشورهای آلمان و فرانسه رایجند. البته این سخن به معنای آن نیست که در اروپای قاره‌ای اصلاً فلسفه تحلیلی رواج ندارد، بلکه بسیاری از جوانه‌های فلسفه تحلیلی - به یک معنا - در افکار و آراء فیلسوفان آلمانی زبان، مثل کانت، لایب‌نیتس، ویتگنشتاین، فرگه و هوسرل وجود داشته است. بگذریم از اینکه برخی بر این باورند که نخستین خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی حتی به سقراط و دیالکتیک افلاطونی نیز برمی‌گردد.<sup>(۳)</sup> البته برخی از آگاهان به سنت فلسفه اسلامی و فلسفه غرب بر این باورند که اگر فیلسوفان تحلیلی از مباحث اصولی و منطقی مسلمانان آگاه بودند، چه بسا بسیاری از معضلات آنها برطرف می‌شد؛ زیرا اندیشمندان مسلمان از این نظر نیز - مثل بسیاری از موارد دیگر - بر دیگران فضل تقدّم دارند.<sup>(۴)</sup>

اما درباره‌ی تعریف «فلسفه تحلیلی» - همچنان‌که بیشتر فیلسوفان تحلیلی نیز اذعان کرده‌اند - باید گفت: عرضه‌ی تعریفی دقیق که جامع و مانع باشد، بسیار دشوار است؛ زیرا در این فلسفه، با یک آموزه مشخص و معین یا چارچوب متعارف مواجه نیستیم، بلکه با رویکردهای متفاوت معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و حتی پدیدارشناختی سروکار داریم. به همین دلیل، هر که معتقد است: هیچ آموزه واحد - یا حتی آموزه‌های مشترکی - میان تمام فیلسوفان تحلیلی وجود ندارد، ولی بن‌مایه مشترک تمام فیلسوفان تحلیلی عبارت است از: رهیافت غیرروان‌شناسانه و عینیت‌گرایانه به امور و مسائل.<sup>(۵)</sup>

همچنین از نظر مایکل دامت، «آنچه سبب تمییز فلسفه تحلیلی... از دیگر مکاتب فلسفی می‌شود این باور است... که می‌توان از طریق تفسیر فلسفی زبان، به تفسیر فلسفی اندیشه نایل

شد. (۶) وی در کتاب حقیقت و معماهای دیگر<sup>(۷)</sup> نیز معتقد است که موضوع صحیح فلسفه، که به وسیله فرگه تثبیت شد، عبارت است از: تحلیل ساختار اندیشه، تمایز میان مطالعه اندیشه و مطالعه فرایند روانی اندیشیدن و تکیه بر تحلیل زبان به عنوان تنها روش صحیح تحلیل اندیشه. (۸) همچنین هدف فلسفه تحلیلی را مطالعه دقیق و موثکافانه مفاهیم دانسته‌اند. (۹)

می‌توان گفت: علی‌رغم دیدگاه عده‌ای از پژوهشگران، تعریف «فلسفه تحلیلی» به «فلسفه زبان»، جامع و مانع نیست؛ زیرا از یک‌سو، برخی از فیلسوفان تحلیلی مثل پوپر، آیزایا برلین، رابرت نوزیک، برنارد ویلیامز و جان راولز از رهیافت‌های زبانی بهره نگرفته‌اند و از سوی دیگر، نیز برخی از فیلسوفان غیر تحلیلی مثل هایدگر به وسیله کارش‌های زبانی در معنا و مفاد واژه‌ها بر شناخت دقیق وجود از طریق حجاب‌زدایی از معانی کلمات به زبان یونانی روی آورده‌اند. (۱۰)

شایان ذکر است که درباره خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی، دیدگاه واحدی وجود ندارد، ولی مشهور این است که زمینه‌های تاریخی و فرهنگی خاصی که در آلمان و اتریش از یک‌سو، و در انگلستان از سوی دیگر، برقرار بودند در ظهور گرایش‌های متنوع در نهضت فلسفه تحلیلی نقش داشته‌اند و فرگه، مور و راسل با وجود تفاوت در دیدگاه‌ها و رهیافت‌ها، بنیان‌گذاران اولیه این نهضت محسوب می‌شوند. (۱۱) اما دامت بر خلاف این دیدگاه مشهور، معتقد است: خاستگاه واقعی فلسفه تحلیلی نویسندگان آلمانی زبان، مثل برنتانو، ماینونگ، بلتسانو و به ویژه فرگه هستند که با طرح نظریه «چرخش زبانی» و ابداع منطق ریاضی به جای منطق سنتی، موجب به وجود آمدن بزرگ‌ترین تحوّل در تاریخ فلسفه تحلیلی شده‌اند و مور و راسل حتی منبعی از منابع فلسفه تحلیلی هم نیستند، چه رسد به آنکه بخواهند تنها منبع و یا منبع اصلی این نحله فلسفی باشند. (۱۲)

سرل نیز به عنوان یکی از فیلسوفان تحلیلی معاصر، بر این باور است که فلسفه تحلیلی به طور مشخص، بر آثار فرگه، ویتگنشتاین، راسل، مور و اثبات‌گرایان منطقی حلقه وین در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ استوار است. البته اگر باز هم به عقب برگردیم، فلسفه تحلیلی فرزند

طبیعی تجربه‌گرایی فیلسوفان بریتانیایی، یعنی لاک، برکلی، هیوم و فلسفه استعلایی کانت است، بلکه حتی بسیاری از پیش‌فرض‌ها و دست‌مایه‌های فیلسوفان تحلیلی را می‌توان در آثار فیلسوفان کهنی همچون افلاطون و ارسطو ملاحظه کرد. اما شاید بهترین بیان اجمالی درباره منابع فلسفه تحلیلی این باشد که پیدایش این سنت فلسفی را نتیجه پیوند سنت تجربه‌گرا در معرفت‌شناسی و فعالیت مبنایگرایانه کانت با روش‌های تحلیلی - منطقی و نظریه‌های فلسفی مبتکرانه فرگه در اواخر قرن نوزدهم بدانیم.<sup>(۱۳)</sup>

همچنین درباره خاستگاه فلسفه تحلیلی در دوران معاصر، گفته شده است: طلوع آن به روزهای آغازین قرن بیستم - یعنی سال ۱۹۰۳ - و تألیف کتاب اصول اخلاقی مور<sup>(۱۴)</sup> برمی‌گردد؛ زیرا در این کتاب، وی بر اهمیت «تحلیل» تأکید می‌ورزد و می‌گوید: بسیاری از دشواری‌ها در اخلاق و بلکه در واقع در فلسفه، از «تلاش برای پاسخ گفتن به پرسش‌ها بدون آنکه ابتدا کشف شود که دقیقاً به چه پرسشی قرار است جواب داده شود»، ناشی می‌شوند.<sup>(۱۵)</sup> ولی اگر در پی آن باشیم که به عوامل مؤثر در پیدایش فلسفه تحلیلی به اجمال و اختصار اشاره کنیم، مهم‌ترین موارد عبارتند از:

- ریاضی شدن منطقی به دست جرج بول، فرگه، پرس، راسل و وایتهد؛
- رشد روان‌شناسی تجربی به همت وونت، جیمز و واتسن؛
- سرنگون شدن مکانیک نیوتنی به وسیله اینشتاین، بور، هایزنبرگ و دیگر پیشتازان مکانیک کوانتومی؛

- ابداع رایانه‌های پر قدرت بر اساس آموزه‌های هاتورینگ و فن نویمان؛

- رهیافت تازه به زبان و دستور زبان به ابتکار چامسکی.<sup>(۱۶)</sup>

فیلسوفان تحلیلی بین دو چیز تفکیک قایل می‌شوند. الف. گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی؛ ب. عبارات توصیفی و ارزشی. به نظر آنها، بر خلاف گزاره‌های تحلیلی، که پیشینی و ضروری‌اند، گزاره‌های ترکیبی تجربی یا پسینی و ممکن‌اند، و گزاره‌های توصیفی نیز بر خلاف گزاره‌های ارزشی، قابل تصدیق و تکذیبند.<sup>(۱۷)</sup>

قابل ذکر است که روش «تحلیل فلسفی» فیلسوفان تحلیلی تمایل شدیدی به «تحویل‌گرایی»<sup>(۱۸)</sup> و «پدیدارگرایی»<sup>(۱۹)</sup> یا تحویل‌گزاره‌های ذهنی به گزاره‌های رفتار خارجی دارد.<sup>(۲۰)</sup> وضوح و روشنی نیز برای فیلسوفان تحلیلی از دو جنبه عملی و نظری حایز اهمیت است. از جنبه عملی، وضوح کلام کار تفهیم و تفاهم را ساده‌تر می‌سازد و از جنبه نظری نیز با فهم بهتر معنا و مفاد یک مسئله، راه وصول به راه‌حل مناسب، آسان و خطاهای احتمالی کشف می‌گردد.<sup>(۲۱)</sup>

پرواضح است که نقش فلسفه تحلیلی به لحاظ جایگاه اثرگذاری در تحولات فلسفی دو قرن اخیر، بی‌بدیل و انکارناپذیر است و در این میان، نقش مایکل دامت (Michel Dummett) به عنوان یکی از اخلاف فرگه (Gottlob Ferge; ۱۹۲۵-۱۸۴۸) در ترویج و تبیین فلسفه تحلیلی مهم و بدیع بوده است.<sup>(۲۲)</sup>

### فواید و نتایج فلسفه تحلیلی

در باره فواید، نتایج و پیامدهای فلسفه تحلیلی نیز می‌توان گفت:

- مباحث فیلسوفان تحلیلی در حوزه علوم شناختی منجر به راه‌گشایی‌های چشمگیر و بدیعی برای روان‌شناسان ادراک، متخصصان هوش مصنوعی، زیان‌شناسان و زیست-عصب‌شناسان شده است.

- همچنین در فلسفه تحلیلی به عنوان یک نهضت فرهنگی، بر آموزه‌هایی همچون رواداری، تکثرگرایی، رفع منازعات از مجرای گفت‌وگوهای نقادانه و بدون استفاده از خشونت، آزادی اندیشه، رشد و تعالی معنوی از رهگذر کسب معرفت و به‌کارگیری دستورالعمل‌های اخلاقی در تعامل با افراد و جوامع تأکید شده است. خلاصه در یک کلام، شناخت حدود و توانایی‌های عقلانی انسان موجب می‌شود تا از آدمیان تکالیف مالایطاق خواسته نشود و انتظارات افراد و جوامع از خویش و دیگران معقول گردد.<sup>(۲۳)</sup>

به طور خلاصه، می‌توان گفت: قریب نیم قرن فلسفه تحلیلی، فلسفه رسمی و غالب بر دنیای انگلیسی زبان بوده است. فلسفه تحلیلی وقتی با فلسفه قاره‌ای در تقابل قرار می‌گیرد، بیشتر فلسفه‌ای آمریکایی - انگلیسی<sup>(۲۴)</sup> نامیده می‌شود. ولی مایکل دامت استدلال می‌کند که این اسم بی‌مستاست؛ زیرا عنوان «انگلیسی - اتریشی»<sup>(۲۵)</sup> برای فلسفه تحلیلی، که در همان محیط رقیب اصلی‌اش، یعنی مکتب «پدیدارشناسی» ظهور یافته، دقیق‌تر است. همچنین این دو مکتب ریشه‌های مشترکی دارند. با بررسی مجدد خاستگاه‌های یکسان این دو سنت فلسفی، می‌توان به فهم این امر نایل شد که چرا این دو مکتب بعدها این همه از هم فاصله گرفتند؛ سپس می‌توانیم گام آغازین را برای سازگاری آنها برداریم.<sup>(۲۶)</sup>

#### مایکل دامت کیست؟

مایکل دامت را بزرگ‌ترین فرگه‌شناس قرن بیستم دانسته‌اند که در سنت انگلیسی، به وی لقب «سر» داده‌اند. وی از بانفوذترین فیلسوفان انگلیسی عصر حاضر است که پژوهش‌هایی درباره منطق، زبان، ریاضی، متافیزیک و تاریخ فلسفه تحلیلی انجام داده است. از نظر وی، ارتباط میان فلسفه و زبان، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله فلسفه تحلیلی است که منشأ آن به فرگه برمی‌گردد؛ زیرا بر اساس نظریه فرگه، مطالعه اندیشه باید از رهگذر مطالعه زبان صورت گیرد.<sup>(۲۷)</sup>

وی در سال ۱۹۲۵ به دنیا آمد و در سیزده سالگی خود را ملحد می‌دانست، ولی بعدها به لحاظ اعتقادی به کلیسای کاتولیک روم پیوست. مدت چهار سال نیز در ارتش خدمت کرد و پس از آن در دانشگاه «آکسفورد» به مطالعه فلسفه، سیاست و اقتصاد پرداخت. علاوه بر دانشگاه «آکسفورد»، که وی کرسی منطق را در آنجا به دست آورد، در دانشگاه‌ها و مؤسسات گوناگونی مثل «بیرمنگام»، «هاروارد»، «بولونیا»، «قانا» و «راکفلر» تدریس کرد. کتاب مهم او، یعنی خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی، محصول سخنرانی‌های او در دانشگاه «بولونیا»ی ایتالیا است. دامت اینک به بازی «فال ورق»<sup>(۲۸)</sup> علاقه‌مند شده و تاکنون درباره قوانین و تاریخ آن،

پژوهش‌های دامنه‌داری انجام داده است.<sup>(۲۹)</sup> وی به همراه همسرش، علیه نژادپرستی مبارزه کرده‌اند و چون بعدها فهمید که فرگه، که ری وقت زیادی را صرف پژوهش در کارهای او کرده، یک نژادپرست کینه‌توز بوده است، می‌گفت: این مسئله برای من قدری طعن‌آمیز است.<sup>(۳۰)</sup> البته وی مبارزه با نژادپرستی را رسالت خود می‌دانست و می‌گفت: فیلسوفان باید در مقابل موضوعات اجتماعی حساس باشند.<sup>(۳۱)</sup>

دامت در سال ۱۹۷۹، استاد منطق در دانشگاه «آکسفورده» شد و جانشین وایکهام (Wyehkham) گردید و تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۹۲ همچنان این کرسی را حفظ کرد. برخی از آثار دامت عبارتند از: *فلسفه زبان*،<sup>(۳۲)</sup> *مبانی منطقی متافیزیک*،<sup>(۳۳)</sup> *فلسفه ریاضی فرگه*،<sup>(۳۴)</sup> *دریاهای زبان*،<sup>(۳۵)</sup> *فرگه و فیلسوفان دیگر*،<sup>(۳۶)</sup> *حقیقت و معنای دیگر*،<sup>(۳۷)</sup> *تفسیر فلسفه فرگه*،<sup>(۳۸)</sup> *عناصر شهودگرایی*.<sup>(۳۹) (۴۰)</sup>

کتاب مورد بحث، یعنی خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی، در پی ارائه تاریخی جامع و کامل از تمام خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی نیست؛ زیرا - همچنان‌که خود دامت نیز اذعان می‌کند - از نقش فیلسوفان انگلیسی مثل *راسل* (Bertrand Russell; ۱۸۷۲-۱۹۷۰)<sup>(۴۱)</sup> و *مور* و نیز *حلقه وین*<sup>(۴۲)</sup> و *عمل‌گرایان*<sup>(۴۳)</sup> بحثی نشده، بلکه به آن تأثیرات علی، که بر ساحت اندیشه‌ها به صورت مستقل اثر گذاشته‌اند، توجه شده است.<sup>(۴۴)</sup>

مهم‌ترین فعالیت‌های پژوهشی دامت در زمینه منطق و فلسفه عبارتند از: *نقد رئالیسم*، *منطق شهودگرا* و پژوهشی دربارهٔ *علیت معکوس* (یا جایی که علت پس از معلول می‌آید). او در مقابل واقع‌گرایی فرگه، که با واقعیت‌های معینی گره خورده است، «شهودگرایی» خویش را مطرح می‌کند که بر اساس آن، این فرض که یک عبارت صادق است، فقط می‌تواند معادل این فرض باشد که تأییدی برای آن وجود دارد. به نظر وی، صرف فرض ملول برای یک عبارت و جمله (مثلاً، جمله دارای نام «رستم») آن را دارای ملول می‌کند و به واقعیات عالم وابسته نیست. وی همچنین از «قلمرو سوم» فرگه، که نه در ذهن است و نه در خارج، با عنوان *تحقیرآمیز*

«اسطوره‌شناسی وجودی» نام می‌برد و بر کارکرد و استفاده از جملات در یک زبان خاص تأکید می‌کند. به طور خلاصه، باید گفت: خواندن آثار دامت کار ساده‌ای نیست، ولی کار بسیار مؤثری است؛ زیرا آثارش برای مبتدیان مشکل، ولی برای کارشناسان لذت‌بخش است و ویژگی آثار وی عدم پذیرش راه‌حل‌های کم‌مایه و سطحی و مهارت در آشکار ساختن پیچیدگی‌های پنهان است. (۴۵)

#### نظر دامت درباره‌ی خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی

مشهور آن است که فلسفه تحلیلی را «فلسفه انگلیسی زبانان» بدانیم و راسل و مور را از پایه‌گذاران آن به شمار آوریم و از این‌رو، در مقابل فلسفه تحلیلی به حوزه فلسفی خاصی به نام «فلسفه قاره‌ای» قایل شویم؛ اما - آنچنان‌که خواهیم دید - انگلیسی زبانان فلسفه تحلیلی را از اروپای قاره‌ای اقتباس کرده‌اند و مایکل دامت از شارحان آثار فرگه و هوسرل (Edmund Husserl; ۱۹۳۸-۱۸۵۹) در کتابش به نام *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی* نشان می‌دهد که این تقسیم‌بندی نه کامل است و نه درست. او فلسفه تحلیلی را هم شاخه‌ای از فلسفه آلمانی می‌داند که بیشتر در اتریش رواج پیدا کرده و بزرگانی همچون برنتانو (۱۸۳۸-۱۹۱۷; Franz Brentano)، ماینونگ و توادورسکی در تکمیل آن نقش داشته‌اند. شاخه اتریشی فلسفه آلمانی در جهان انگلیسی زبان گسترش یافت یا به عبارت بهتر، انگلیسی‌زبانان با راسل یاد گرفته‌اند که می‌توانند گرایش دیگری از فلسفه پس از کانت - غیر از روایت هگلی آن را - به کار گیرند؛ روایتی که خود بعدها به یک سنت و یک برنامه مطالعاتی - دانشگاهی تبدیل شد. دامت برای نشان دادن تفاوت این دو نظام، به استعاره‌ای متوسل می‌شود. او فلسفه فرگه و هوسرل را همچون دو رود «راین» و «دانوب» می‌داند؛ دو رودی که با وجود سرچشمه ثابت، در جهت‌های متفاوتی پیش می‌روند. یک رود از فرگه به راسل، مور، کارناب، نویرات، ویتگنشتاین، کواین و سپس به فیلسوفان آمریکایی می‌رسد و دیگری با کارهای متأخر هوسرل؛ هایدگر، آدورنو، هورکهاپمر، مارکوزه و مرلوبونتی را از دل خود بیرون می‌آورد. اما در حقیقت، تفاوت این دو



فلسفه در سرچشمه‌ها نیست، بلکه در جهت و رهیافتی است که دنبال می‌کنند.

دامت در تمایز فلسفه تحلیلی از دیگر مکاتب فلسفی، می‌گوید: آنچه موجب تمایز فلسفه تحلیلی، در صورت (۴۶) گوناگونش، از دیگر مکاتب می‌شود این باور است که اولاً، می‌توان از طریق تفسیر فلسفی زبان، به تفسیر فلسفی اندیشه نایل شد؛ و ثانیاً، تفسیر جامع تنها از این طریق به دست می‌آید. (۴۷) وی به درستی می‌گوید: باید بسیاری از ریشه‌های فلسفه تحلیلی را در سرزمین‌های آلمانی زبان پیدا کرد. ویژگی متمایزکننده فلسفه تحلیلی - به ادعای او - تلاش در جهت تبیین فلسفی جامع اندیشه بر مبنای تبیین فلسفی زبان است. از نظر دامت، راسل و مورهر دو مهم بوده‌اند، اما حتی منبعی از منابع فلسفه تحلیلی هم نبوده‌اند. عمل‌گرایی نیز صرفاً یک جریان فرعی بود که به جریان اصلی فلسفه تحلیلی سرازیر شد. وی معتقد است: منابع اصلی فلسفه تحلیلی، نوشته‌های فیلسوفانی بود که اغلب یا منحصرأ به زبان آلمانی می‌نوشتند، ولی فشار و آزار حکومت نازی موجب فرار شمار زیادی از آنها به آن سوی اقیانوس اطلس شد. (۴۸)

از نظر دامت، فلسفه تحلیلی را بهتر است در بستر تاریخ عمومی فلسفه، طی قرون نوزدهم و بیستم، که دست‌خوش تغییرات عمده‌ای نیز شده است، مورد ملاحظه قرار دهیم و از این نظر، اصطلاح «انگلیسی - آمریکایی» برای فلسفه تحلیلی، اسم بی‌مسئامی است که اثرات زبان‌باری داشته و موجب شده تا برخی با انتخاب این اسم بی‌مسئامی بر روی آثار خویش، عملاً خود را از مطالعه خاستگاه‌ها و منابع واقعی فلسفه تحلیلی که عموماً به زبان آلمانی نوشته شده، بی‌نیاز ببینند. همچنین موجب نادیده انگاشتن سهم فلاسفه اسکاندیناوی و برخی علائق جدید در فلسفه تحلیلی شده که در کشورهایایی مثل آلمان، ایتالیا و اسپانیا ظهور یافته است. بنابراین، اصطلاح مذکور بستر تاریخی ظهور این فلسفه را، که در پرتو آن بهتر است این فلسفه را «انگلیسی - اتریشی» بنامیم تا انگلیسی - آمریکایی، تحریف می‌کند. (۴۹)

دامت اهمیت فرگه را به دلیل تألیف کتاب *تحریر اندیشه‌ها یا اندیشه‌نگاری*، (۵۰) که مغفول

مانده بود، دوباره احیا کرد و موجب شد تا به نظر بعضی‌ها، فرگه به عنوان «دکارت فلسفه معاصر»

و آغازگر آن قلمداد شود و اثر مذکور نیز در مرکز نزاع‌ها و مباحث فلسفی قرار گیرد.<sup>(۵۱)</sup>

به طور خلاصه، می‌توان گفت: ویژگی برجسته زرایت دامت از خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی این است که اولاً، برخلاف روایت مشهور، خاستگاه این فلسفه حوزه آلمانی است و نه انگلیسی زبان. ثانیاً، بنیان‌گذاران این نحله فلسفی نه راسل و مور، بلکه متفکران آلمانی تباری همچون بلتسانو، هوسرل، ماینونگ و به ویژه فرگه بوده‌اند که البته از نظر دامت، قدر و منزلت فرگه در طرح و ابداع نظریه چرخش زبانی به عنوان مبنای محوری فلسفه تحلیلی و نیز منطق ریاضی تا پیش از معرفی وی، مجهول و ناشناخته بوده است. ثالثاً، فلسفه تحلیلی و مکتب پدیدارشناسی نه تنها مخالف یکدیگر نیستند، بلکه خاستگاه یکسانی دارند و از این رو، به حوزه آلمانی زبان و اروپایی قاره‌ای برمی‌گردند.<sup>(۵۲)</sup>

#### فرگه: بنیانگذار فلسفه تحلیلی

سؤال اساسی این است که میراث فرگه برای فلسفه تحلیلی چه بود که از نظر دامت، وی پدر بزرگ<sup>(۵۳)</sup> فلسفه تحلیلی است؟ دامت در پاسخ این سؤال می‌گوید: سوای کتاب فلسفه ریاضی فرگه، که البته بسیار هم مهم است، فلسفه تحلیلی زمانی متولد شد که «چرخش زبانی»<sup>(۵۴)</sup> اتفاق افتاد.<sup>(۵۵)</sup> و اولین مورد چرخش زبانی در کتاب فرگه به نام «مبانی ریاضیات» و در سال ۱۸۸۴ اتفاق افتاد. فرگه در کتاب مذکور، این سؤال کانتی را مطرح می‌کند: «با قبول اینکه ما هیچ تصور یا شهودی از اعداد نداریم، آنها چگونه به ما داده می‌شوند؟» پاسخ وی مبتنی بر اصل مشهورش به نام «اصل متن»<sup>(۵۶)</sup> یا «اصالت متن» است که براساس آن، فقط در متن جمله است که «واژه» معنا می‌یابد. بنابراین، پرسش مذکور به این پرسش ختم می‌شود که چگونه می‌توانیم معانی جملات حاوی اصطلاحات اعداد را تعیین کنیم؟ به این پرسش معرفت‌شناسانه،<sup>(۵۷)</sup> که در ورای آن یک پرسش هستی‌شناسانه<sup>(۵۸)</sup> قرار دارد، باید از طریق پژوهشی زبان‌شناختی<sup>(۵۹)</sup> پاسخ داد.<sup>(۶۰)</sup>

البته فرگه با پیشرفت فلسفه‌اش تأکید می‌کند که اندیشه‌ها<sup>(۶۱)</sup> موضوع حقیقی بحثش را تشکیل می‌دهند و در پژوهش‌های فلسفی و منطقی، زبان طبیعی<sup>(۶۲)</sup> را بیشتر یک مانع می‌داند تا یک راهنما.<sup>(۶۳)</sup> از نظر فرگه، ساختار اندیشه باید در ساختار جمله بیانگر آن منعکس شود و هر جمله‌ای، اندیشه‌ای را بیان می‌کند و سخن گفتن از ساختار اندیشه به معنای سخن گفتن از پیوند معنایی اجزای جمله است و تجزیه جمله نیز متناظر با تجزیه اندیشه است. در نظر وی، هر عبارت صرفاً یک معنا<sup>(۶۴)</sup> دارد، و چون معنای آن عینی<sup>(۶۵)</sup> است، به وسیله دیگران قابل درک است و شرط صدق جمله، شرط صدق اندیشه‌ای را که به بیان آن می‌پردازد، معین می‌کند.<sup>(۶۶)</sup>

دامت معتقد است: در کتاب مبانی ریاضیات فرگه، نشانه‌هایی از لزوم چرخش زبانی، که البته خود فرگه آنها را تشخیص ن داده بود، به چشم می‌خورند و به همین دلیل، وی پدر بزرگ فلسفه تحلیلی و این همه مورد علاقه فیلسوفان تحلیلی بوده است. از نظر ایشان، در تاریخ فلسفه، فرگه اولین تفسیر معقول را درباره ماهیت و معانی جملات و کلمات تشکیل دهنده آنها ارائه داده است و آنها که تصور می‌کنند با تحلیل معنایی زبان، به تحلیل اندیشه‌ها کشیده شده‌اند، راهی جز تکیه بر مبانی فرگه ندارند.<sup>(۶۷)</sup>

از نظر فرگه، اندیشه‌ها همانند احساسات و صورت‌های ذهنی یا «ایده‌ها» نیستند؛ زیرا اندیشه‌ها برخلاف ایده‌ها، عینی و قابل انتقال به دیگرانند، در حالی که ایده‌ها ذهنی و غیر قابل انتقال به دیگرانند. اندیشه‌ها و معانی مقوم آنها متعلق به «قلمرو سوم»<sup>(۶۸)</sup> هستند. آنها ذوات جاودانه و ثابتی هستند که وجودشان اسرارآمیز است. پیامد عملی این اصل هستی‌شناختی، مخالفت با «اصالت روان‌شناسی»<sup>(۶۹)</sup> بود؛ زیرا اگر اندیشه‌ها محتویات ذهنی نباشند، در آن صورت، نمی‌توان آنها را بر اساس اعمال ذهنی و شخصی تحلیل کرد.<sup>(۷۰)</sup>

اندیشه چیزی است که به وسیله جمله بیان می‌شود و به طور مطلق، صدق و کذب بر اندیشه‌ها حمل می‌شود. اندیشه نمی‌تواند در یک زمان صادق و در زمان دیگر، کاذب باشد، یا برای یک فاعل شناسا، صادق و برای دیگری کاذب باشد، بلکه صرفاً یا صادق است و یا

کاذب.<sup>(۷۱)</sup> به عبارت دیگر، اندیشه یک امر دائمی است، نه موقتی و چون می‌تواند به وسیله اشخاص گوناگون و در موقعیت‌های متفاوت و به شیوه‌های مختلف بیان شود، قابل قیاس با «معنای مثالی» هوسرلی است. البته اندیشه‌ها بر خلاف ایده‌های هوسرلی، اموری عینی‌اند، ولی بر خلاف ساکنان عینی جهان فیزیکی، کاملاً واقعی هم نیستند؛ یعنی نه موضوع و محل تغییرند و نه به طور علی بر اشیای دیگر تأثیر می‌گذارند، بلکه آنها به «قلمرو سوم» تعلق دارند که امری کاملاً اسرارآمیز<sup>(۷۲)</sup> است؛ زیرا خود فرایند ذهنی فراچنگ<sup>(۷۳)</sup> آوردن اندیشه، اسرارآمیزتر از هر چیز دیگری است.<sup>(۷۴)</sup>

فرگه تنها راه دست‌رسی انسان‌ها به اندیشه‌ها را از طریق عبارات زبانی سی‌داند و معتقد است: برای فراچنگ آوردن اندیشه‌ها، باید جملات را بفهمیم. از نظر وی، معنای هر عبارت همان شیوه‌ای است که مصداقش به ما می‌دهد و مصداق کلمات یک جمله به همراه یکدیگر، ارزش صدق<sup>(۷۵)</sup> آن را تعیین می‌کند و برای اینکه بتوانیم اندیشه مربوط به جمله‌ای را فراچنگ آوریم، باید شرط صدق جمله را بفهمیم.<sup>(۷۶)</sup> علاوه بر فرگه، اندیشمندانی دیگر نیز همچون بلتسانو، که فرگه وی را «جد فلسفه تحلیلی» می‌داند نیز در ظهور این فلسفه سهیم بوده‌اند؛ زیرا وی نیز همچون فرگه مخالف اصالت روان‌شناسی بود. ولی البته مخالفت ایشان غنای تحلیل معناشناختی<sup>(۷۷)</sup> وی را نداشته است. از نظر دامت، راسل و مور نیز ممکن است عموهای<sup>(۷۸)</sup> فلسفه تحلیلی به شمار آیند.<sup>(۷۹)</sup>

هوسرل نیز با طرح یا ترویج مجدد «حیث‌التفاقی»<sup>(۸۰)</sup> در بروز این فلسفه نقش مهمی داشته است.<sup>(۸۱)</sup> از جمله نکات مورد اشتراک فرگه و هوسرل این بود که همچنان‌که فرگه معتقد بود همه عبارات معتبر جمله در تعیین ارزش صدق آن نقش دارند، هوسرل نیز معتقد بود: نه تنها واژه‌های مفرد،<sup>(۸۲)</sup> بلکه همه عبارات معنادار در تعیین ارزش صدق جمله نقش دارند.<sup>(۸۳)</sup>

به طور کلی، فرگه دو کار مهم کرد: نخست اینکه با ابداع منطق جدید، ابزاری برای تحلیل فلسفی به وجود آورد و تحلیل منطقی وی از طریق تحلیل زبان طبیعی الهام گرفته از آثار مور و

ویتگنشتاین به فلسفه زبان ارتقا یافت. همچنین وی به خاطر انتقال مفاهیم علمی و پرهیز از کژتابی‌های زبان طبیعی، از ریاضیات به منطق کشیده شد و چرخش زبانی کرد؛ یعنی از طریق کاوش در ساختارهای زبانی، به انجام پژوهش‌های فلسفی پرداخت.<sup>(۸۴)</sup>

از نظر دامت، فرگه جد فلسفه تحلیلی بود، ولی تا پیش از معرفی وی، صرفاً به عنوان منبعی فکری برای راسل و ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) (Ludwig Wittgenstein; ۸۵) قلمداد می‌شد، در حالی که وی یک منبع پژوهشی برای فلسفه تحلیلی است و بسیاری از دل‌مشغولی‌های او هم‌اکنون دل‌مشغولی‌های زنده‌ای هستند.<sup>(۸۶)</sup>

به نظر می‌رسد آثار فرگه به دلیل اختراع یک زبان نمادین (رمزی)، و جهشی که به منطق موروث از ارسطو داده، سرآغاز فلسفه معاصر است.<sup>(۸۷)</sup> اهمیت بنیادی فرگه در این است که با انحلال تفکر در یک پدیدار تاریخی و خودبنیادانگار، مخالف و معتقد است: «نوع بشر ذخیره و گنجینه‌ای از افکار را دارد که متعلق به همه است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.» از نظر فرگه، «یک قضیه وقتی که من به آن فکر نمی‌کنم از حقیقی بودن نمی‌افتد؛ چنان‌که اگر من چشمم را در برابر خورشید ببندم، خورشید نابود نمی‌شود.» بنابراین، می‌توان گفت: واقع‌انگاری (رنالیسم) فرگه به بحث ادراک عالم خارج نظر ندارد، بلکه درباره این مطلب است که یک عالم واقعی از اندیشه‌ها و قضایا وجود دارد که از جریان پیدایش و سیر تمثلات فردی و شخصی مستقل است که فرگه آنها را در علوم ریاضی، فیزیک و تاریخ کشف می‌کند.<sup>(۸۸)</sup>

### نتیجه‌گیری

دامت بر این باور است که فرگه از نظر تاریخی، نخستین فیلسوفی بود که تفسیری معقول از ماهیت اندیشه و ساختار دورنی آن ارائه داد و تفسیر وی مبتنی بر توازی اندیشه و زبان بود. البته - همچنان‌که خود فرگه نیز اعلام می‌کند - وی فی‌نفسه به اندیشه علاقه‌مند بود، نه زبان؛ ولی تنها راه تحلیل اندیشه را تحلیل صور گوناگون عبارات نمادین و زبان‌شناختی می‌دانست، و وقتی

فیلسوفان تحلیلی از این راهبرد وی استقبال کردند، چرخش زبانی اتفاق افتاد و سپس اصل بنیادین فلسفه تحلیلی، که تنها راه وصول به تحلیل اندیشه‌ها را از طریق تحلیل زبان می‌داند، گزیرناپذیر شد و فلسفه اندیشه با فلسفه زبان و به صورت گسترده‌تر با نظریه معنا یکسان انگاشته شد.<sup>(۸۹)</sup> از نظر فرگه، ما انسان‌ها صرفاً از طریق زبان به اندیشه خود دست‌رسی داریم.<sup>(۹۰)</sup>

همچنین او معتقد است: فلسفه تحلیلی و مکتب پدیدارشناسی خاستگاهی یکسان دارند و فرگه و هوسرل به عنوان بنیان این دو نحله فلسفی، با وجود داشتن برخی علایق متفاوت، رویکردهای یکسانی به مسائل دارند. بنابراین، چنین نیست که این دو مکتب کاملاً در نقطه مقابل هم باشند و بلکه حتی حیث التفاتی هوسرل نیز در ظهور فلسفه تحلیلی نقش داشته است؛<sup>(۹۱)</sup> زیرا این هر دو مابعدالطبیعه را به عنوان «گفتار»<sup>(۹۲)</sup> نقد کرده‌اند و در نتیجه، به نوعی نقادی زبان پرداخته‌اند. به بیان دیگر، در فلسفه سستی، پرسش شناسایی، یعنی نسبت میان تفکر و اشیا، در مرکز اشتغال فلسفی قرار داشت. اما اکنون با ظهور تفکر فرگه و نیچه در یک «گشت زبانی»<sup>(۹۳)</sup> قرار داریم که در آن، مسئله زبان و دلالت مطرح است و معنا به جای مسئله رسمی و سستی شناسایی قرار می‌گیرد.<sup>(۹۴)</sup>

کانت از طریق برتنانو بر تکوین پدیدارشناسی هوسرل و رهیافت منطقی فرگه اثر گذاشت؛ زیرا برتنانو تحت تأثیر تمایزی که کانت میان شرایط روان‌شناسانه ذهنی مربوط به اندیشیدن و محتوای عینی اندیشه نهاد، معتقد بود: روان‌شناسی، برخلاف ادعای ناتورالیست‌ها و اثبات‌گرایان، محدود به حدود تجربی نیست. در نتیجه هوسرل تحت تأثیر روان‌شناسی توصیفی (فلسفی) برتنانو، به ایجاد بنیانی متکی بر رهیافت اصالت روان‌شناسانه برای علم حساب برآمد و فرگه نیز با دفاع از تمایز مورد اشاره برتنانو، میان کنش ذهنی اندیشیدن و محتوای عینی اندیشه تمایز نهاد.

البته پس از آنکه فرگه مذهب اصالت روان‌شناسی حاکم بر کتاب فلسفه حساب هوسرل را رد کرد که در آن هوسرل درصدد تبیین مفاهیم ریاضی با شروع از قوانین روان‌شناسی تجربی

برآمد، هوسرل نیز تحت تأثیر ایشان، ردّ مذهب اصالت روان‌شناسی و شکاکیت ناشی از آن را تمهیدی برای فکر یک منطق محض دانست. (۹۵)

ناگفته نماند که دامت منکر سهم و نقش فیلسوفان انگلیسی مثل راسل و مور در بسط و ترویج فلسفه تحلیلی نیست، ولی معتقد است: علی‌رغم تصور رایج، این دو تن منبع فلسفه تحلیلی نبوده‌اند؛ زیرا منابع اصیل این فلسفه به امثال بلتسانو، فرگه، ماینونگ و هوسرل برمی‌گردد که جعلگی در حوزه آلمانی زیان بودند؛ اما فرار اندیشمندان ممالک آلمانی زبان از سلطه نازیسم هیتلری و مهاجرت آنها به آن سوی اقیانوس اطلس، موجب بسط و ترویج این فلسفه در بریتانیا و آمریکا شد.

قابل ذکر است که امروزه فلسفه تحلیلی نه تنها در ایالات متحده، بلکه در سراسر عالم انگلیسی زبان، مثل انگلستان، کانادا، استرالیا و زلاندنو، روش غالب فلسفه‌ورزی است و در آلمان، فرانسه، ایتالیا و سراسر آمریکای لاتین نیز رو به گسترش است. (۹۶)

اما درباره تعریف «فلسفه تحلیلی»، شاید روزگاری آسان‌ترین توصیف این بود که بگوییم: این فلسفه عمدتاً با تحلیل معنا سروکار دارد؛ ولی امروزه فیلسوفان تحلیلی قبول ندارند که تحلیل مفهومی، قلب فلسفه تحلیلی است؛ زیرا امکان چنین فعالیتی به دو دلیل ممکن نیست: (۱) ابطال تمایز تحلیلی و ترکیبی از سوی کراین و (۲) دیدگاه ویتگنشتاین مبنی بر اینکه بسیاری از مفاهیم مبهم و معمابرانگیز فلسفی فاقد معنایند و تنها کاربردهای متعددی دارند که صرفاً با «تشابه خانوادگی» (۹۷) به هم پیوسته‌اند. (۹۸)

شایان ذکر است که راه تعامل فلسفه تحلیلی با دیگر علوم کاملاً بسته نیست و فیلسوفان تحلیلی اینک به برخی از حوزه‌های پژوهشی عطف توجه کرده‌اند که فیلسوفان تحلیلی نسل گذشته از آنها غفلت ورزیده‌اند که از جمله آنها علوم شناختی، فلسفه زیست‌شناسی و فلسفه اقتصاد است. همچنین در میان فیلسوفان تحلیلی جدید، علاقه به تاریخ فلسفه نیز احیا شده و بر خلاف فیلسوفان تحلیلی سنتی، که تاریخ فلسفه را حداکثر «تاریخ اشتباهات» می‌دانستند، امروزه

نوعی پیوستگی میان فلسفه تحلیلی و فلسفه سنتی احیا شده و تقابلی شدیدی که بر اساس آن فیلسوفان تحلیلی به نوعی «گسست انقلابی»<sup>(۹۹)</sup> میان فلسفه تحلیلی و سنت فلسفی قایل بوده‌اند، از بین رفته و پیوستگی تاریخی میان این دو بیشتر احساس می‌شود. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که فلسفه ذهن و فلسفه اجتماعی نیز در تحقیقات فلسفی آینده، نقش محوری‌تری پیدا خواهد کرد و این تصور که مطالعه زبان می‌تواند جایگزین مطالعه ذهن شود، در حال تبدیل شدن به این تصور است که مطالعه زبان در واقع، شاخه‌ای از فلسفه ذهن است و مفهوم کلیدی در فلسفه ذهن، مفهوم «حیث التفاتی» است که به عنوان وصفی از ذهن، موجب می‌شود تا ذهن به سوی اشیا و اوضاعی در جهان، که مستقل از آنند، معطوف شود.<sup>(۱۰۰)</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده است که با راهنمایی استاد دکتر حسین کلباسی اشتری در دانشگاه علامه طباطبائی به انجام رسیده است.
2. Continental.
۳. اورام استرول، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی (تهران، مرکز، ۱۳۸۴)، ج دوم، ص ۸.
۴. مسعود رضوی، *آفاق فلسفه* (گفت‌وگوهای با دکتر مهدی حائری یزدی) (تهران، فرزاد، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۸-۱۱۷.
۵. علی پایا، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها* (تهران، طرح نو، ۱۳۸۲)، ص ۵۰ / اورام استرول، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ص ۹۷.
6. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy* (Harvard University Press / Cambridge, Massachusetts, 1998), p. 4.
7. Michael Dummett, *Truth and other Enigmas* (London, Duckworth, 1987).
۸. علی پایا، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۴.
۹. ک. س. دانلان «فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان»، ترجمه شاپور اعتماد و مراد فرهادپور، *ارغنون ۸۷* (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۳۹.
۱۰. علی پایا، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۶-۲۷.
۱۱. همان، ص ۷۵.
12. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy* (Cambridge, Mass: Duckworth, 1994), pp. X, XI, 1, 4-6.
۱۳. جان آر. سرل، *فلسفه تحلیلی*، ترجمه محمد سعیدی مهر، از کتاب: *نگرش‌های نوین در فلسفه* (قم، دانشگاه قم / طه، ۱۳۸۰)، ص ۲۱۳.
۱۴. (George Edward Moor, ۱۹۸۵-۱۸۷۳) کتاب *مهور وی Principia Ethica* یا *اصول (مبانی) اخلاق* است.
۱۵. اورام استرول، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ص ۸۷.
۱۶. همان، ص ۳۰.
۱۷. جان آر. سرل، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۱۵-۲۱۷.
۱۸. reductionism به این معناست که غایت تحلیل فلسفی این است که نشان دهد معرفت تجربی بر داده‌های تجربی یا همان داده‌های حسی مصطلح مبتنی است و در نهایت نیز به این داده‌ها قابل تحویل است. (جان آر. سرل، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۱۹).
۱۹. Phenomenalism یا اصالت ظاهر: منظور از آن تحویل‌گرایی یا بازگرداندن قضایای مربوط به واقعیت تجربی به قضایایی درباره داده‌های حسی است. (همان، ص ۲۱۹) پدیدارشناسی حوزه‌ای فلسفه‌ای است

که هوسرل آن را تأسیس کرد و غایت آن این است که تجربه خودآگاهی فردی را به اصالت اصلی‌اش وصف کند. (ژان لاکوت، فلسفه در قرن بیستم، ترجمه رضا داوری اردکانی «تهران، سمت، ۱۳۸۴»، ج سوم، ص ۲۳۵).

۲۰- جان آر. سرل، فلسفه تحلیلی، ص ۲۱۹.

۲۱- علی پایا، فلسفه تحلیلی، ص ۶۵.

22. Michael Dummett, *Philosophy of Language* (Cambridge, Karen Green Polity, 2001), pp. XI, IX.

23. Ibid, pp. 69-70.

24. Anglo-American.

25. Anglo-Austrian.

26. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*.

این قسمت در پشت جلد سومین چاپ کتاب *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی* دامت، که در سال ۱۹۹۸ از سوی دانشگاه هاروارد و کمبریج ماسوچوست منتشر شده، آمده است.

27. Ibid, pp. 4-5.

28. tatot.

29. "The Internet Encyclopedia of Philosophy, Editors: James Fieser & Bradley Dowden, WWW.iep.utm. edu. pp. 1-3 / Barry M. Taylor (ed), *Michael Dummett: Contributions to Philosophy* (Dordrecht, Nijhoff, 1987), p. VII.

۳۰- اورم استرول، فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، ص ۱۱۶-۱۱۷.

31. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 194.

32. *Philosophy of Language*.

33. *The Logical Basis of Metaphysics*.

34. *Frege: Philosophy of Mathematics*.

35. *The seas of Language*.

36. *Frege and other Philosophers*.

37. *Truth and other Enigmas*.

38. *The Interpretation of Forege's Philosophy*.

39. *Elements of Intuitionism*.

40. Ibid, p. 3.

۴۱- فیلسوف، ریاضیدان، منطقی و مصلح اجتماعی انگلیسی. وی متولد ولز بود و آثار فراوانی دارد که از جمله آنهاست: مبانی ریاضیات با همکاری وایتهد، اصول ریاضیات، مسائل فلسفه، علم ما به جهان خارج، تحلیل ذهن، منطق و معرفت، پژوهشی درباره معنا و حقیقت. از جمله شیوه‌های وی «اتمیسم منطقی» به

معنای تجزیه و تحلیل منطقی قضایا و جملات و بازگرداندن آنها به معنایی بنیادین و تقسیم‌ناپذیر بود. وی با آنکه عملاً منکر خدا بود، ولی وجود او را از نظر منطقی محال نمی‌شمرد و در مجموع، از لحاظ نظری، لادری و عمل‌بی‌اعتقاد بود. (بهاء‌الدین خزمشاهی، پوزیتیویسم منطقی «تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱»، ص ۱۲۸-۱۲۹).

۴۲. Vienna Circle: محفل وین، شامل تجمع گروهی از اثبات‌گرایان منطقی مثل شلیک و کارناب بود که از سال (۱۹۲۰-۱۹۳۰) در دانشگاه وین جلسه تشکیل می‌دادند و مهم‌ترین عقیده‌شان «اصل تحقیق‌پذیری» بود که براساس آن، معنای یک قضیه همان روش تحقیق‌پذیری آن است و عبارات اثبات‌ناپذیر بی‌معنایند. (بهاء‌الدین خزمشاهی، پوزیتیویسم منطقی، ص ۷۰۳ / سوزان هاک، فلسفه منطقی، ترجمه مید محمدعلی حاجتی «تهران، طه، ۱۳۸۲»، ص ۳۵۱). از نظر اثبات‌گرایان، فلسفه باید ادعای نیل به شناخت را جز از طریق اثبات تجربی و علمی کنارگذارد و فقط به تبیین حدود و روش‌های علم بپردازد؛ یعنی شناخت فقط در درون مرزهای علم قرار دارد. (پرویز بابایی، فرهنگ اصطلاحات فلسفه، «تهران، نگاه، ۱۳۸۶»، ج دوم، ص ۳۴۷).

۴۳. Pragmatists: پیروان مذهب اصالت عمل یا مصلحت‌گرایی که معتقدند: حقیقت یک گزاره بر حسب نتایج عملی آن تعیین می‌شود، یا معنای یک کلمه بر اساس نتایج تجربی و عملی آن جست‌وجو می‌شود؛ مثلاً، ایمان به دین و خداوند، اگرچه هیچ‌گونه گواهی علمی و عقلی در اثبات آن نباشد، به مصلحت انسان است و بدون آن، تمامی امیدها و آرزوهای او فرو می‌ریزد. ویلیام جیمز آمریکایی بزرگ‌ترین نماینده این مکتب بوده است. (پرویز بابایی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی، ص ۳۵۱ / سوزان هاک، فلسفه منطقی، ص ۳۵۵).

44. Ibid, p. VIII.

۴۵. مهدی حیدری، نسبی‌نگری در فلسفه کواین و دامت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته فلسفه، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰ و ۱۵۵-۱۵۶.

46. manifestations.

47. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 4.

48. Ibid, p. ix.

49. Ibid, p. 1.

۵۰. Begriffsschrift این اثر به نام‌های «مفهوم‌نگاری» و «اندیشه نگاشت» نیز مطرح است.

۵۱. ژان لاکوست، فلسفه در قرن بیستم، ص ۲۷-۲۸.

52. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. ix-6.

53. Grand Father.

۵۴. The Linguistic Turn؛ بر اساس این اصل، مسائل فلسفی به مسائل زبانی تبدیل می‌شوند.

55. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 22.

۵۶. بر اساس این اصل، که یکی از اصول مشهور فرگه است، تنها در متن جمله است که ویژگی‌های منطقی کلمه‌ها و عبارات‌ها نشان داده می‌شوند. به عبارت دیگر، تنها در متن یک جمله است که کلمه‌ها معنا یا مصداق دارند. (ضیاء موحد، «گرتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبان»، *ارغنون* ۸۰۷ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۵ و ۱۳.)

57. epistemological enquiry.

58. ontological.

59. linguistic investigation.

60. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. 4-5.

۶۱. منظور فرگه از «اندیشه» (*Der Gedanke*)، معنای یک جمله کامل است، بدون توجه به صدق و کذب آن جمله یا تصدیق و تکذیب آن. به عبارت دیگر، اندیشه چیزی است که مسئله صدق درباره آن مطرح است و به همین دلیل، آنچه کاذب است به اندازه آنچه صادق است، جزو اندیشه‌ها محسوب می‌شود. از نظر فرگه، «اندیشه» عینی (نه وابسته به اذهان دیگر)، کشف کردنی (نه ابداعی)، ابدی و قابل انتقال به دیگران است. فقط جملات خبری و آن جملات استفهامی که با «آری» یا «نه» پاسخ داده می‌شوند، قابل تصدیق و تکذیبند و در نتیجه، دربردارنده اندیشه‌ای هستند. (گرتلوب فرگه، «اندیشه»، *ارغنون* ۷۰۸ (پاییز و زمستان، ۱۳۷۴)، ص ۹۲-۸۷.)

62. ordinary language.

63. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. 11-13.

۶۴. Sense: معادل واژه آلمانی «Sinn» است که معادل اصلح در فارسی برای آن «خبر» یا «محتوای خبر» است؛ زیرا هم واژه مذکور و هم خبر، جهت را در خود مستمر دارند؛ یعنی از شیء یا واقعه‌ای صادر شده و به سوی ادراک کسی که آن را درمی‌یابد، جریان پیدا می‌کند. (یوسف ص. علی آبادی، «زبان حقیقت و حقیقت زبان»، *ارغنون* ۸۰۷ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۲۸.) اما برای تمییز آن از meaning به ترتیب برای این دو واژه، از معادل‌های «معنا» (برای sense) و «معنی» (برای meaning) استفاده کرده‌ایم.

65. objective.

66. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 19.

67. Ibid, p. 14.

۶۸. third realm: فرگه معتقد است: sense (محتوا یا معنای) اندیشه، نه بخشی از جهان زمانی و مکانی است و نه در درون اذهان افراد موجود است، بلکه متعلق به «قلمرو سوم» یا جهان بی‌زمانی است که همه ما به آن دسترسی داریم و شاید بتوان آن را «نهاد اجتماعی» زبان نامید. البته دامت از این قلمرو به نام تحقیق‌آمیز «اسطوره‌شناسی وجودی» نام می‌برد که از هر امری اسرارآمیزتر است و مهم‌ترین نقش خویش را حل این کار ناتمام فرگه می‌داند. (Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. 26-33.) به عبارت

دیگر، اندیشه‌های متعلق به «قلمرو سوم» برخلاف ایده‌ها، از نوع اشیای جهان خارجند، ولی بسان ایده‌ها با حواس ادراک نمی‌شوند. اما برخلاف اشیای خارجی نیز نیازمند دارنده‌ای نیستند تا متعلق محتوای آگاهی او باشند، بلکه درست مثل سیاره‌ای هستند که پیش از آنکه کسی آن را ببیند، وجود داشته است. (گوتلوب فرگه، «اندیشه»، ترجمه محمد یوسف‌ثانی، ارغنون ۸۷ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۱۰۳).

۶۹. *psychologism*: روان‌شناسی‌گرایی؛ به این معنا که منطق را از مطالعه فرایندهای ذهنی شخصی می‌فهمیم. به عبارت دیگر، «اصالت روان‌شناسی به معنای تحویل‌پذیر بودن مفاهیم و مفروضات یک حوزه معین (نظیر دین، شناخت‌شناسی و سیاست) به مفاهیم، توصیفات و تبیین‌های روان‌شناسانه است. (علی پایا، فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها، پاورقی ص ۵۲).

70. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 28.

71. *Ibid*, p. 59.

72. mysterious.

۷۳. *to grasp*: از نظر فرگه، اندیشه به دلیل عینی بودن، وجود مستقلی از اذهان دارد و بنابراین، ابداع کردنی نیست، بلکه کشف کردنی است و به اصطلاح فرگه، اندیشه را فراچنگ می‌آوریم. به عبارت دیگر، آن‌گونه که یک ستاره را می‌بینیم، یک اندیشه را نمی‌بینیم، بلکه اندیشه را فراچنگ می‌آوریم و برای فراچنگ آوردن آن هم به قوه اندیشیدن احتیاج داریم. (گوتلوب فرگه، «اندیشه»، ترجمه محمود یوسف‌ثانی، ارغنون ۸۷، ص ۸۷-۹۷).

74. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. 23-24.

۷۵. *truth-value*. شایان ذکر است که منظور از «صدق»، مطابقت معنای جمله با چیز دیگری نیست؛ زیرا در این صورت، مسئله صدق به تسلسل می‌انجامد و مسئله صدق فقط ناشی از جمله است؛ یعنی صدق به عنوان صفت کلام، مراد است، نه صفت تکلم. وظیفه منطق نیز کشف قوانین صدق است، نه قوانین صادق دانستن چیزها یا قوانین اندیشیدن. (گوتلوب فرگه، «اندیشه»، ارغنون ۸۷، ص ۸۸-۹۰ و ۱۱۱).

76. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, pp. 62-63 & 121.

۷۷. *semantic* معناشناسی (سمانتیک) به معنای مطالعه روابط میان علایم است و آنچه این علایم بر آن دلالت دارند و از آن حکایت می‌کنند.

۷۸. *uncles*: دایی‌ها.

79. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 171.

۸۰. *intentionality* قصدیت؛ یعنی هر حالت ذهنی معطوف به چیزی است و آگاهی همیشه آگاهی درباره چیزی‌هاست. این نظریه را هوسرل از استادش برنتانو اقتباس کرد. به نظر برنتانو، «ویژگی اعمال قصدی این است که وجود اعیان برای آنها الزامی نیست و عین متعلق یک عمل قصدی می‌تواند موجودی وابسته به ذهن باشد؛ نظیر یک پری دریایی؛ یا چیزی فیزیکی یا چیزی منتع» (ادموند هوسرل، ایده پدیدشناسی،

هوسرل، ترجمه عبدالکریم رشیدیان «تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲»، ص ۸-۷)

81. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 28.

۸۲. singular terms کلمات جزئی.

83. Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy*, p. 42.

۸۴. جان آر. سرل، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۱۳.

۸۵. وی دارای دو دوره متفاوت است که مهم‌ترین محصول دوره اول حیات وی، رساله منطقی - فلسفی تراکتاتویس است که اندیشه محوری آن این است: «مرزهای عالم ما را مرزهای زبانمان تعیین می‌کند.» به عبارت دیگر، بر اساس «نظریه تصویری» وی، که در رساله مذکور پرورده شده، مبنای زبان چیزی است که زبان حاکی از آن است یا - در یک کلمه - محکی زبان یک نام به معنای یک شیء است و آن شیء معنای نام مذکور است. اما مهم‌ترین اثر دوره دوم حیات وی، پژوهش‌های فلسفی است که اندیشه محوری آن این است که معنای یک واژه یا جمله همان کاربردی است که آن واژه یا جمله در عرف دارد. (ویلیام دانالد هادسون، *لودویگ ویتگنشتاین*، ترجمه مصطفی ملکیان «تهران، گروس، ۱۳۷۸»، ص ۲۲ و ۵۹ / علی پایا، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها*، ص ۲۵).

۸۶. «شکاکیت‌های فلسفی و قطعیت‌های دینی» (گفت‌وگو با مایکل دامت)، روزنامه/انتخاب، ۱۴ آبان ۱۳۸۱.

۸۷. ژان لاکوست، *فلسفه در قرن بیستم*، ص ۲۳.

۸۸. همان، ص ۳۱.

۸۹. همان، ص ۱۲۸.

۹۰. همان، ص ۱۲۱.

۹۱. همان، ص ۲۸.

۹۲. discourse بیان.

۹۳. linguistic turn چرخش زبانی.

۹۴. ژان لاکوست، *فلسفه در قرن بیستم*، ص ۲۳-۲۴.

۹۵. علی پایا، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۶ و ۷۹.

۹۶. جان آر. سرل، *فلسفه تحلیلی*، ص ۲۱۲.

97. family resemblance.

۹۸. همان، ص ۲۱۲ و ۲۳۲-۲۳۳.

99. revolutionary break.

۱۰۰. همان، ص ۲۳۴ و ۲۵۲-۲۵۳.

## منابع

- استرول، اورام، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۸۴، ج دوم.
- بابایی، پرویز، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه*، تهران، نگاه، ۱۳۸۶، ج دوم.
- پایا، علی، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲.
- حیدری، مهدی، *نسبی‌نگری در فلسفه کواپن و دامت*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته فلسفه، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۵.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، *پوزیتیویسم منطقی*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- دانلان، ک. س.، «فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان»، ترجمه شاپور اعتماد و مراد فرهادپور، *ارغنون ۸۰۷* (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۶۷-۳۹.
- رضوی، مسعود، *آفاق فلسفه* (گفت‌وگوهای با دکتر مهدی حائری بزدی)، تهران، فرزانه، ۱۳۷۹.
- سرل، جان آر، *فلسفه تحلیلی*، ترجمه محمد سعیدی مهر، از کتاب: *نگرش‌های نوین در فلسفه*، قم، دانشگاه قم / طه، ۱۳۸۰.
- «شکاکیت‌های فلسفی و قطعیت‌های دینی» (گفت‌وگو با مایکل دامت)، *روزنامه انتخاب*، ۱۴ آبان ۱۳۸۱.
- علی‌آبادی، یوسف ص، «زبان حقیقت و حقیقت زبان»، *ارغنون ۸۰۷* (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۳۸-۱.
- فرگه، گوتلوب، «اندیشه»، ترجمه محمود بوسف نائی، *ارغنون ۸۰۷* (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۱۱۲-۸۷.
- لاکوست، ژان، *فلسفه در قرن بیستم*، ترجمه رضا داوری اردکانی، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ج سوم.
- موحد، ضیاء، «گوتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبان»، *ارغنون ۸۰۷* (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، ص ۶۹-۸۴.
- هادسون، ویلیام دانالد، *لودویک ویتگنشتاین*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، گروس، ۱۳۷۸.
- هاک، سوزان، *فلسفه منطقی*، ترجمه سید محمدعلی حجتی، تهران، طه، ۱۳۸۲.
- هوسرل، ادموند، *ایده پدیده‌شناسی*، هوسرل، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- Dummett, Michael, *Origins of Analytical Philosophy*, Cambridge, Mass: Duckworth, 1994.
- -----, *Origins of Analytical Philosophy*, Harvard University Press / Cambridge, Massachusetts, 1998.
- -----, *Philosophy of Language*, Cambridge, Karen Green Polity, 2001.
- -----, *Truth and other Enigmas*, London, Duckworth, 1987.
- James Fieser & Bradley Dowden, editors, "The Internet Encyclopedia of Philosophy", WWW.iep.utm.
- Taylor, Barry M. (ed), *Michael Dummett: Contributions to Philosophy*, Dordrecht, Nijhoff, 1987.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی